

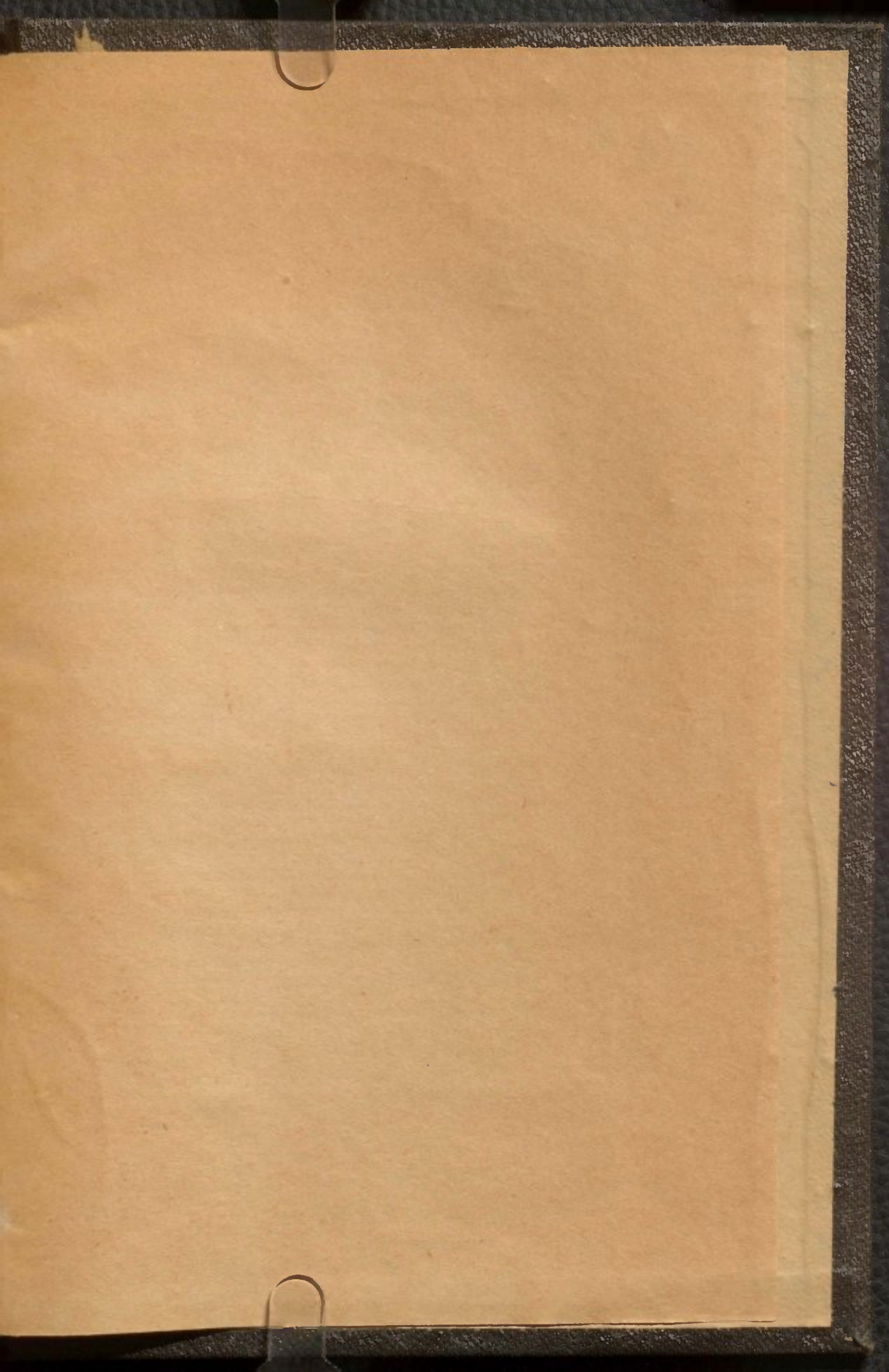
FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSIER, BART.
OXFORD

7785 7

M25

7785

7



2
11
I
direction.
1. 11. 27.
W.I.

بسم الله الرحمن الرحيم

حدیسیاس بقیاس وحکیم را سزا است که وجودش را از عدم تمیز نماید ظهور جلوه کفر و نود و خلعت
فاخره لقل که هفتاد و نهمی ادم کفر از وی بخشید جلعت قدرته و عمت لتمامه و زور و مخدود و در آن صفوت
سبعت لولا که لما خلقت الاولاد که اعین سید کونین مالک قاب قوسین الحمد بحسب محمد نطق علی الله
علیه آله المجتبی و الحجاب الهدی اجمعین الی یوم النحر البعد به انبده الصغیر سید محمد شرف المشهور بین الیوم
و در الاصول سید اطفی رسول بن سید غلام شرف سخی الله شراه و جعل الخیمة فتواه از اولاد سید ان و اوقات حضرت
مخدوم سید غلام و الدین جاجرمی الواسطی رحمة الله علیه که یارشاد و ابیت بنیاد عارف العرفا الکل الاولیا
حانی مع تبیین حضرت مخدوم خواجہ نصر الدین چراغ دلیلی اود می نور الله مرقدہ در قصیدہ سندیله نوبین کزنده
عقرا لیه ذل و نبیا و شتر علیو ذنا صحن تویدی نماید که چون از حصول علم الاولادان فراخ حاصل نموده صورت
که علم الاولادان حاصل نماید لهذا حضرت حکم العلماء و شیخ الزمان مورد رحمت بزوان عالی کتب و الاوقات سید
شمس الدین مشهور بعد ریاض ساکن استه چنانچه از اولاد اتحاد قدوة العارفين زبدة الواصلین
محبوب سبحانی حضرت شیخ محمد القادر کلبیانی قدس الله سره العزیز حاضر شده مستقیص کرده در سلاطین
اناد کتب و انبوه از اتحاد سال فعلا امیران ذین و غریبان ایجا شده جنت خود در اجبال انار شیخ مردی
بن شیخ شیخ المرحوم و فقیر کت و دیگر اعزّه که طالب این فن اند درین سال که سن یکتر رود و صد و
و بیست و نهمی قدسی است صلی الله علیه و سلم چند نسخه حیات ممکن الوقوع و سهل الحصول ملو از ادو یا است
مردی فی زمانه حیات خود بر طبق قریبات و قیاس لبطریق حروف و بیجی بعضی حروف در اوردیم موسوم بقریات
فرض البیون مخدوم سید محمد و سید کراد اناد عینه و کرده و جنت الهی و آله الایجاد و الی یوم القیامه قریات

تر بادین عرب انکه با دین نهو لفظ یونانیان کان بطلق عیاد و قریب کتب جنبه الا دونه المکرهه حاج الف الوان
 و وای بند است که از ترکیب حکمای بنید است عرب انوکمی دلد و جنب لغویت و باغ و صبح ایهائی سس
 محبت است و منزل صفغان و ورتت و برتهای طعام از قنوط است تعالیب کثرت بلغم کالذراع است صفت
 ان کل الخ نشه و ام سعد کوفی بخورم قرین مصطک در می از سارون بنیل از طبیب هر یک سردم سبایه
 فامله کنار فامله صغار جوز تو اقرقه از غوان هر یک دو درم امله منق کمر طل قند و عسل و در طل بالماضه
 طرفی صفت این است امله از کربا باشد سبانه او را از خشک باشد یک سبانه زرد در شیر مادی کاو یا در شیر کاوش
 یا در شیر بز در زنده بعد از آن از آب کیویند تا شیر نماید و در آن آب سبک کنند بعد از آن در کلاب تر کنند
 تا کلاب خشک شود در آن آب سرد از بعد از آن در سه آن از آب جوشانند تا غیر استود مالیده صاف نموده در سبند
 خالص و قند کیده اخته نمودارند و ادویه کوفه تخمیان توام بیابن زرد شیر زنده تا دریم بریم شود پس در آن
 بقدر یکدرم تا دو درم قبل از طعام و بعد از طعام فایده که در او زنده ساخته و در خشک ساختن چند میز یک
 دو درم از زده شود در درق حالت نوشند او و لولو میس که در او در قویت ابله است فایده که در آن
 که نوشند او خالی از حرارت است و اقتریح طبایع با و بی غند الاستعمال معول الخارات و همدل همدل مستور
 و کافور از هر دو قویتر است بر این موت معده در دفع امراض صغری و سودای و حوب است بولت بلیله
 زرد بوج بلیله ادک منقی بلیله سبایه از هر یک سادی بکینند سناکی بر ابرسمه ادویه کوفه بخته در عین
 بادام در عین از هر یک کرده بجز منقی دو چند ادویه باز کوفه حل نموده چهل روز در انبار جو سوزانند
 بعد حکا بر اندر شریعت صفت ماسته تا یک توله با عرق کا در زمان استعمال نماید فقط اگر مرغ صغری فای بود
 قند و اگر کزنج سارک باشد باید در با لبا صفت توام نموده بشیر کنند و چهل روز در انبار جو سوزانند بعد
 از آن شربت از دو درم تا سدرم بخورند اطریقی کثیری و در سه و کوش و صم اک کلب بخار باشد در
 کنده معده را قوت دهد بلیله سبایه امله منقی از هر یک بخورم شیر خشک ده درم حله را کوفه بخته در عین
 بادام شیرین یا در عین از هر یک کرده مافند و مثل که چند کشته توام نموده بشیر کنند و در انبار جو تا چهل روز در
 شربت از دو درم تا سه درم فایده که استعمال اطریقات بسبل دوام اصغاف معده می نماید اطریقی برای
 برای جمع اقسام مالمجولیا نافع است بلیله سبایه بولت بلیله کانی بولت بلیله زرد بولت بلیله ادک
 منقی از هر یک چهار درم ابرسمه قوی سردم سبایه و دو درم کحل کا در زمان باد بخوبی اسطوخودوس
 بسج از هر یک یکدرم برک سناکی کت و چهار درم مصطک ده درم لاجورد مخلوط ده درم کثیر خشک
 است درم و چهار درم عسل صاف سه درم ادویه سبایه در آب جوشانند و با عسل توام آرند و در

بلیله
 صورت
 طریقی
 سبایه
 سناکی
 کثیر
 خشک
 کحل
 کا
 در
 زمان
 باد
 بخوبی
 اسطوخودوس
 سبایه
 کت
 و
 چهار
 درم
 مصطک
 ده
 درم
 لاجورد
 مخلوط
 ده
 درم
 کثیر
 خشک
 است
 درم
 و
 چهار
 درم
 عسل
 صاف
 سه
 درم
 ادویه
 سبایه
 در
 آب
 جوشانند
 و
 با
 عسل
 توام
 آرند
 و
 در

فدا و بر دیگر کوفته بخت بروغن بادام شیرین یا زردغن زرد چرب کرده اطراف قلب سازند بر سبب کوفته سبب کوفته است
سبب کوفته سبب کوفته بادام شیرین یا زردغن زرد چرب کرده اطراف قلب سازند بر سبب کوفته سبب کوفته است
بسیار است بر سبب کوفته سبب کوفته بادام شیرین یا زردغن زرد چرب کرده اطراف قلب سازند بر سبب کوفته سبب کوفته است
بر یک سبب کوفته سبب کوفته بادام شیرین یا زردغن زرد چرب کرده اطراف قلب سازند بر سبب کوفته سبب کوفته است
ده درم مغز و فلوکس را در درات کف نمائید تا محل کف در دو وسیل انعام از نود و دو کوفته بخت بروغن بادام
شیرین یا زردغن زرد چرب کرده انعام کف نمائید تا محل کف در دو وسیل انعام از نود و دو کوفته بخت بروغن بادام
است و در کف فرنگی را از ابل گردانید بویست بلیله زرد چرب درم بلیله کما یست بتره بر یک سبب کوفته سبب کوفته
آله بخت کما یست بر یک سبب کوفته سبب کوفته بادام شیرین یا زردغن زرد چرب کرده اطراف قلب سازند بر سبب کوفته سبب کوفته است
بادام شیرین یا زردغن زرد چرب کرده اطراف قلب سازند بر سبب کوفته سبب کوفته بادام شیرین یا زردغن زرد چرب کرده
طبخ عصاب ایام بخت بروغن بادام شیرین یا زردغن زرد چرب کرده اطراف قلب سازند بر سبب کوفته سبب کوفته است
در تنقه فضول دماغی و زردغن فایح و لغوه در کسر خاک و نقل بر نان محراب است صفت ان سفید الطیب دار
سبب کوفته سبب کوفته بادام شیرین یا زردغن زرد چرب کرده اطراف قلب سازند بر سبب کوفته سبب کوفته است
سازند بر سبب کوفته سبب کوفته بادام شیرین یا زردغن زرد چرب کرده اطراف قلب سازند بر سبب کوفته سبب کوفته است
اگر آب مغز را در سبب کوفته سبب کوفته بادام شیرین یا زردغن زرد چرب کرده اطراف قلب سازند بر سبب کوفته سبب کوفته است
خاله باب گرم جلگه نه بوشند باب الیابا کوبیده که صدراع و کرام از جمیع سبب کوفته سبب کوفته بادام شیرین یا زردغن زرد چرب کرده
حرارت از جان اظهار در دماغی سازد و استعمال او در عین کفند از حیث کفند صفت ان کل کوفته سبب کوفته
و کل صفت دو چرخ سبب کوفته سبب کوفته بادام شیرین یا زردغن زرد چرب کرده اطراف قلب سازند بر سبب کوفته سبب کوفته است
در طرف انواخته پای مارا در ان کفند و بنویسند که می در آب باقی فاند یا ایام کفند سبب کوفته سبب کوفته بادام شیرین یا زردغن زرد چرب کرده
خارج ماده الود در سبب کوفته سبب کوفته بادام شیرین یا زردغن زرد چرب کرده اطراف قلب سازند بر سبب کوفته سبب کوفته است
که در حمله با بره از تنها هم کفند در آب بریزند و در طشت بریزند و قدری روغن تنفشه یا زردغن کل در ان بریزند
در زردغن کفند و بنویسند و بنویسند که روغن کفند بر ان انکتاب کنند در آب کفند که می در سبب کوفته سبب کوفته بادام شیرین یا زردغن زرد چرب کرده
از دماغ براند و در زردی دوسه بار این عمل کنند و اطراف زانها گرم نماید بخت کفند صدراع بار در
ناضع است اگر سبب کوفته سبب کوفته بادام شیرین یا زردغن زرد چرب کرده اطراف قلب سازند بر سبب کوفته سبب کوفته است
سراور انش داده و در ان را در سبب کوفته سبب کوفته بادام شیرین یا زردغن زرد چرب کرده اطراف قلب سازند بر سبب کوفته سبب کوفته است
سوراخ بینی کفند محراب است بخور صابون که عبادت از تشنگی جلد است پوست معتدلان پوست

در وقت انبساط که یک پنج اندر در دو از زده انار است در دیکه از زده و سرادر حکم گفته باشد بگوشت نذره حواف
 پخته و بخار آن بدست و پا رسانند و بآب گرم آن دست و پا بپوشند پس سکه کاو و مالند طالب التاتراق
 نامی از ترکیب است که با الحامیت با سموم قنار است عماد با از آنرا الحامی کاویت نماید و از حمله کبار تر با قات تر باقی
 مازون است یعنی وزن کنند همان قوت طبعی قوت سم یعنی زهر و الحامی وی آنست که اگر کسی را افعال کزنده باشد
 پس حواری تر باقی بخوراند همان وقت از آنکه سم لایند و اگر درین بین افعال او از نیمه دور از عقده با قنار است
 که عملوا خون جگر بود انوار از نو و با نکت در آن حل کنند و است بگذارد همه خون بسته کورفته شود و اگر تر باقی
 ازین ادعای طالب باشد تر باقی باشد تر باقی از آنکه در وضع الهباب نمود و در وضع کزنده خوب است صفت
 آن نیم کا سوده درم بزرگ البیض سفید لوت خشک شش بریک با نر زده درم نیم خشک شش سفید درم کل کا دریا
 حب الاس کزنده یک بریک بجز درم از طوطو دوس دو نیم درم جدراد را بگوشت نذره و نبات سفید صده و بیجا
 درم اعانه موده قوام از نو کل سبز کزنده یک بریک اب بکوس کزنده صغیر کزنده یک بریک از حواف زعفران بریک دو نیم
 درم نرم کده بیاض تر توشی بکفاله ما ج الجسم جلاب یعنی ما و الت کزنده شش لطیف در افر صده حواف در
 زمان حار می توان داد و در خا بخر قویصل آن در آب الیم خورند اندک آن الله تعالی خورند شش نیم صم و کسر الی
 تحمل و شش نیم صم خوب کوار شش است بمعنی ما نفوم و فرق در حواف شش و چون است که حواف خوار شش
 نوش نرم و خوشبو می باشد از خلاف چون که در وی این کیفیت است جو از شش حال بنوس جو از شش حال بنوس
 حواف بسیار دارد و خوبی همه لطفا و کاسر ریاح و خوشبو کننده دهن و لغوس و قویا و مانع بسیاری بول
 که از روی نشانه باشد در اصل حال بلخ و بو کسر و حصاب کلمه و نشانه و در تقویت باه موجب است
 صفت آن سنبل الطیب قاتله کاسر کزنده در صحن خولجان قر نعل سوس کوی بچسل فلغل سیاه دار نعل
 قضا سیرین خود و نعل بن السارون حب الاس قنبره زعفران بریک دو درم صطک بجز درم سفید
 سفیدیم خندا و در نعل حالص در خندان شش و در فعال شش از طعام و بعد از توان خورد حواف شش
 از تا بلوغ کامل جان برای نفع حذر بجز سه سبزه در روغ عقوبه از بنیاد از شش نفع من بخار کزنده کاو
 امان کبانی قاتله صفار مصطی بو زبوران از بریک یک درم جد و از عود غری از بریک نیم درم عود صلیب
 سنبل الطیب سبزه مرکب در خشک بریک دو ماشه همین است همین بعود بریک شش شانه سورجان سفید
 در وضع بریک چهار ماشه کوفته نجات سفیدیم وزن ادویه گرفته قوام نموده بپزند شش شش
 لغویای و از شره فاسد بخورند جو از شش عود و شش من جهت تقویت حده و تخفیف از طباب و اعانتی بهم
 و از آن صفحان و صفت جگر خوب صفت آن عود دندی سنبل رومی صطک قر نعل در نعل جو از شش

بریک سه درم بولیت بیلید کمالی تخم کرفس اسپنون بولیت ترنج از نناد باد بخوبی از عروان بسیار زنجبیل بریک
سندرم شکب نیم نیم شغال قند قند یک نیم چند درم و سوزن سوزن سوزن و وقت خل از عدیکه که سوزن انوت دید
و کم کدکرم کردنی قوت لطیف سهند یک کطل کجوت نند خود بندوی دو درم کوفته سخته اشاء طبع بیاض نند و تقویم
او نند و در کدکرم عروان قرفعل قافله درزی فماب سوزن نند قوی تر باشد حور از شش عود در شش صفت تقویت قند
و اشتهاء طعام نافع است بلبلج و صواوی بی درد و زانایح است عود بندوی بهطک طباشیر سهند تخم کمالی بولیت
بیرون سینه و در نه میل حوز و در نه میل کلان بولیت ترنج از نند سفاک کل رخ از نند بریک بولیت قند قند
سه چند او وید این خون کاغذی شش نوله کلاب سق کیوژه بر یک نیم اطل او وید کوفته سخته سهند سوزن طیار سازند
نوله کدکرم اشتهاء طعام قوی تر است بخورد در فماب تر در در اقله نند ز صفتان عود در قی سه درم بهطک حوز و باد
قند کمالی سه درم صفت سسل الطیب قافله کمالی قافله صفا باد زنجبیل بولیت بیرون سینه کرفس از عروان طباشیر سهند
بریک و شغال است این خون و کلاب بریک یک کطل است اما از شش آب به شش بریک نیم اطل قند قند سهند او وید سوزن
سهند عروان سازند حور از شش بهطک کردی سنده و حکم از نایح بود و بلبلج او دفع کند و لعاب افنی از زبان باز و او
بهطک سده شغال با یک نیم قند و شش درم کلاب سق او از نند و بر روی نند بر نند و به نند بر نند که بهطک بعد تقویم از نند
تنها سائیده حور از شش سنگدان رخ در زب و صنف حکم و عثمان و سیمال و قی سهند تمام است و تقوی سنده و کید
و یک است صفت ان کل رخ در نه میل کلان سهند سهند بولیت سکلان کرفس بریک یک نیم از نند
سهند نند سه نوله ز و در نه میل حوز و سوزن کوی کیم سوزن قند سهند سهند بریک و در شغال بولیت بیرون سینه
بولیت ترنج از نند تخم زنبق اسازون بریک دو درم سسل الطیب بهطک از نند یک نیم نوله قرفعل عروان بریک
یک شغال مریه نوله کلان سنده نبات سهند او وید سوزن طیار سازند غذا نورا با بولاد با جوارح چکه حوز
کوزد در تقویت سنده و ستم طعام و حب و حاصص یعنی آرزو شش و ادجاج احشاکه از نند و برودت بود
و ادجاج مازده اشپن دو از نند و ریاح را تخمیل سب زرد و ضریل تخم است و ملاوت او رفخ قویج دوری کجوت
صفت ان زنبق را جالی سندر که بیاد درم قلعول ماه پانزده درم زنجبیل بولیت کدکرم و لایلی بریک است درم کوزده
از نند بخور عمل سندر در نند حور از شش که صفا سوزن از نند و لایلی در کدکرم زنجبیل با نخوای بریک دو از نند درم کوزده
بیلید کمالی بریک سندر عمل در چند سوزن یک شغال جلیجین سوزن کجاک کین است سگری را نازمی جلیجین سگری
خو از نند سوزن صند وی ما جبار سال و سگری نادر و مال باقی است سبب در اثر درم کرم است و خشک و سگری وی در اول
دویم کرم در سوزن تقوی سندر و سوزن سنده و دماغ تخف رطوبات غریبه سنده و بعد از غذا مانده سهند و بخارا
دماغ و سبب است برودتی و شغال مازده اوفق و جهت در در معامل و شش و لغت سندر که در نند و سندر بولاد

در نول بزرگی او صفت خود برین و یا بس المیزان او حق و سنج بویک استناد در کتب سل فرموده که کلغند تازه نو فور در بندت
 که نان خوشترین مین باشد و کلغند را چون بخوشانند و صاف کنند باید صیاب کربنت و در دیگر باشد که در کتب کهنه که طبع
 قوی القلین و در حجی اربعه فرموده که چون او را بسیار خوشانند قیام تمام ما و الجین باشد صاحب شاکه او را شام
 تنفیص کرده و نونه کسری بقوی الکلید و العیال بفتح الاستقامت و صفت خلیجی کسری است کلغند نیز از اقیان و جم پاک
 کرده در ظرف پاک بنفش آرزو تا خوب برسم در کم شود و با صند محوقی بسیار نترتا حوضی نخته شود و تا سه روز بر صحرای
 برسم تا بندهای صحرای روز در اقباب سکنه از اندر کراهه کسری کند دیگر از فرزند و در آن کسری که در صحنه بنیاب است
 کل با نیکو و صفت بنیاب صیغ چون صفت کسری است یعنی کسری کل مالید و حاصل گرفته بر بند با و در آن فرموده در آن
 بندهای تا زمانه نوره و ای که کل با نزهه سنا که کل حشک که در کتاب ترک کنند تا زرم شود پس در قند با و عمل آنوقت
 معلوم تر کتب کنند قریب الفتح است باب الحی حجب شصت در ذکر کسند و نو و کم و سر و نافع است و جمیع عمل
 ماره و حاره و بنیهای فریده و نایب صغیر و در بنی قبل از نوبت باید داد و بر ای تکلیف وضع قول بخوب است
 و انبوی از ترک بیعت کند با استعمال از بنی ترک روان کرو صفت آن هم جور مانع بیعت تا نوره و در از درم
 الوند صفت درم ز کسب صغیر کسری بر یک چهار درم جمع در ادراک حل کنند و او و کوفته نخته جان بر بند و مقدر
 خود حشک بنده از در و نایب عظیم الفتح خوب است حسب ابراج قوی تر در تقسیم در نافع صفت آن تر بند خیز آینه
 بروغن برین کرده سیکردم ایاده بنوا معالی حب السیل السیون غار بقون سفندس از بر یک سیدم و کس بند
 یکیم درم ششم قطل در آنکی کوفته نخته مات با و بان ص سازند مقدر بخود در عمل الوده اختیار نمایند حسب سوز بخان
 صغیر قوی بویست بلیله از در نایب بنیغ کور خان کسند برین خوردن بر یک دو درم ز کسب حویقی سفون استوی
 بر یک یک درم کوفته بنیغ بروغن حرب ساخته بیرونی با دیانی کشنده خوب بقدر خود به بندند شربت دو درم با یکم
 نوقت صفتن حب برای قلع بویست بیخ زخم حیات برک صفاط کسیر کسند و انب سل مانور در اندک سیم را
 سائیده در شکر کور کسند خوب مقدر خود به بندند کسب صغیر و کسب شام کسند و کسب صغیر سائیده در دما
 مالدنای دطلق بنفش کسند حب السفاء الافر الجین صفت بود بر حرب است صغیر صغیر صغیر صغیر صغیر صغیر
 بروزه بر یک صغیر کسند درونی یکیم نوله بلیله صغیر دو نوله و روغن کاد بر شربت کرده جدا جدا بنویسد
 بقدر خود در است کنند تا بنیغ صغیر صغیر صغیر صغیر صغیر صغیر صغیر صغیر صغیر صغیر صغیر صغیر صغیر
 و چون آن بنیغ کسند در نوبت را در است حکم کرده مثل برین آنکس از آن یکی کسند بنیغ صغیر صغیر صغیر صغیر صغیر
 انرا با میجمایی بنیغ در نوبت متلول را در آن الوند تا آینه است و کسند و کسند و کسند و کسند و کسند و کسند
 جمیع نرفته از در و بخار بویستده چند از وی ظاهر اند تا حشک کشنده قابل استن شود و صغیر صغیر صغیر صغیر صغیر

دست ما از زردی و غلظت کل یا روغن گاو چرب کنند هر روز تا چهار بار که حسب حاجت دهند و در ایام استعمال اگر مالک باشد
روغن در غذا شکر خوردند حب رطاب بنقیه مواد خاره را از آن کنند هر قطره در ده درم ترند سینه خرد و غلظت
مصطکی در دانه هر واحد دو نیم درم زعفران نصف درم بویست بلبله زرد نیم درم صغونی استوی ستم درم سترنی
دو مثقال حب مغز انبه جهت که همال کنند که هیچ دو ابر شود بعضی ای ازین دو را که شود مقرر نموده اظهار غلظت انار
زیره لعین برمان کرداری بر سه ادریه ابر بر یکسند و باز یک استن کرد و لیدر بکتول حب بندند و بخورد تا سینه در
که همال سینه شود الش الدلخالی حب الدلخالی جهت آنست که حیات و خوا و بدقه مستی نافع و موجب است
باز خوده حب السلاطین و دیه لوی و فضل سیاه خرما از خسته پاک کرده مار جمل کنند از یک یک بپسولوی که طول
بلدرم اول حب السلاطین ایما بر سه درم و پنج حوت بندند بر او دره از بویست بر روی و درونی پاک کرده
مادونه مذکوره سائند و صها لیدر کتا از شکر آب زرد و یک بیمار از امات سر و خوردند جهت برای ترکه و زکام
موجب است صغیری که تر است نشسته و از صغیری که شکر است شکر آبیون سه مثقال زعفران یک مثقال رب السوس
دو مثقال لیدر فضل صغیری سازند با کمتر شربتیه ماده و عدد و صکیه را که زرد اکثر شکر رسا شود و دید کمتر
صغیر شکر ترند سینه خرد و شکر اب السوس همه ابر بر کوفته بجمعه صها سازند شربتیه دو درم وقت خواب حب
شکر که کر سینه از و در معده و شکم در آنی از ادرغ کنند صغیر قطره ای سازند درم فضل سیاه دو از زده
دو مثقال شکر ایما بر یک دو درم کوفته بنقیه در شکر و جهت صبر که نه بندی سینه رکویت حب با سازند لیدر بخورد
و جله برای کفیل مواد دو سه حب دهند و اگر دفع بعضی مطلوب زیاده دهند و مدار وقت او با در اطلاق
نمیلند از دو درم شکم و بزگی از افروختن از موجب است حب جهت بعضی طعام و محلل ارباب بوسری و معوی
معده و ریشتهای طعام فقیه است مزاج هو از وی و بلبله پر در زاناب است کبابان و کل شکر زیره سیاه
اندک تقیع کثیر خشک بویست شکر و این عمل کلان و خورد و مصطکی قر نوال بویست بیرون سسته و کفیل
طایر سینه صندل سفید حقیقت بلوط از بر یک بلدرم یک شکر یک سیاه یک لایبوری یک کفیل طعام از
یک توله شکر سه توله اب تمون پنج توله همه را سائند در آب لیمون صوب سازند لیدر بخورد و خوراک
وقت خواب اگر یک حب حکیمه استعمال کرد از آن جهت فقر و ادم شیرین معشره فقره این است که صغیری
تخم صغیری سینه بر یک بلدرم رب السوس دو درم با قند سه درم بلعاب صغیری حب با سازند
جمله که در وقت آن نشسته صغیری اب السوس معر خم حادین تخم قطیع تخم خزاری تخم ابریک
مسادی بگریه بلعاب سینه در حب با سازند جمله بویست و سلوک با نافع است و سر فرام و شکر سینه
صغیری که ترند سینه خرد و شکر اب السوس تخم صغیری سینه خرد و شکر سینه بر یک درم خوراک

نیم درم سواد و پنجاه امطر در حریره طیار کرده بالایش مانده فداور رخیه نیکتر کم نبویست عظیم بخشد با دین اللیقا
حریره که در امین سیر زوشن حبت تنگ نفس و در فکینه نافع است حوت صغیر و دردی نیم غرق بر روز نیم شغال
نمانیکه شغال صغیر و حوت مزاج نرم کوفته با سه معقرو سبب در بسیار بیدتر است که با بید غرق بنور خسته صبح
بالایش بلام حوت بنده تا بطن بالوده کسیر شود الماء نیم گرم میل نمایند تا سه روز یا شش روز بیدند و بنور بکشند حریره
که در فکینه نزله که از سوادای عین سرفه عام بیکرد و نفع میکند اهل الویس عشره در شغال سبستان سه در نه کونار
مکدرم لشته و درم رخیل مکررم نمایند سخی ده درم بر سر دورا کوفته در یک نیم انار است که بر کرده
صغیر چون نند تا بیک و نیم یا و برسد از باره بر کرده نبات و نبات انداخته مثل حریره بر نوز خون خسته شود
نرخیل ساییده انداخته که اگر کم هم جو خوره بنوشند در عرصه سه روز شغیر شود ان اللیقا لی باب الحیره
خیره سفته حوت سینه و طبع و کوفته ام و در طب و نافع و در کلات نفس و تبهای گرم و در وقت لول
و نزلت نافع است و طبع نرم میکند لکن مری بکوه و در حقیقت شغیر است سفته تازه از اجماع و ساق
یا که کرده با مثل این سیکر طرز زد کوبیده چند از در انقباب بگذارد و بر او ز بریم زنده و اگر شکر
که کسیر قوی دیگر اعانه نمایند و اگر سفته تازه بنویسند سفته حوت و طبع سفته یک شانه او ز تر کنند پس
مثل ادک مخلوط آده در انقباب در اند شربت از شغال با ده شغال حیدره کا در بان غیری حبت نوبت
و نافع بی عدیل و نفع تبلی نظیر موافقت او انواع ما الحویلیا و انتقام صفقان در زبل بیکر و لاند صفت
این کا و زمان بکیدی سرورم کل کا و زمان کسیر حبت عشره بر شمع و سخن همین سفید تا لنگه صندل
سفید تخم قرم خشک غنبره کسب نیم درم سواد و عشره زرد و انار یک کسب تر نمایند صغیر حوت مانند کاه
که بیوم صغیر یا بنده صاف نموده با نبات یک انار و عمل نیم رطل عقوم از نند و از هر عقوم غنبره در اصل نمایند
ورق طلا و ورق نقره از هر کسب شمشاد اضافی نموده تا بر قدر که حل شوند کرد و جوئی بر صورت است
سرت از مکررم نادر درم بود بیکر که لغایت معوی و نافع و دل بود در از راه حقیقان و عشت نافع
بر است کا و زمان است شغال کل کا و زمان ده شغال با و کنبویه محتمال صغیر صندل سفید سبیل الطیب
نوشته از هر کسب شغال مجموع را در دو رطل آب و کلاب سبب بنند و صفت بنند و صاف نموده باید
رطل قند جوام و بنند و کف بر آردند و در اقره عقوان بکدرم شکر نیم درم کا خورد و در انب اضافی کنند
شربت و درم با کلاب حیره صندل سفید حوت بنود و در مکررم در کلاب سوده در عقوم قند سفید
که یک رطل باشد در زن از عفت بیابان زرد عقوان مکررم در کلاب ساییده کا خورد یک کوز آب
بیابان زرد و در نند حیره م و در اید حبه صفقان محرب است م و در اید سفته محلول مغز هندوانه معرجم

فخر کم که در شیرین تخم خرفه عشق از بر یک دو توله صندل بخند از هر چه ارشم موهن از بر یک مکتوبه بر باو شمع یک و نیم
 توله عسیر شیب یک گرم وراق غوره دو درم سنا ب خند یک طحال بوق بیدنگ شربت سبب از بر یک نیم اطل بیدنگ
 مینو و قووم ساز بوشه یک گرم با کلاب بوق کیوه ماب الدال و با قوزه که منفع نزلت کند و در قوه حلق العبا
 نافع است از نزار حشاش که در وی خشیاش با بولوت بخند با بولوت که تخم از وی بر بنیاورده باشد سبب
 عده و تخم قطع تخم حجازی کثیر الصبح عرقی بیدانه شیرین بر یک بخورم اهل الجوس معشر است زرم بر زقطن ماده دم
 جلد و شش اطل آب با دمان کج است بیدنگشانه او پس با شش زرم بیز نماند بیدانه صاف کند یک فن قند از زرده
 لغووم از نزار شیرین ششانه دوای المسک حار صفت صغف دل معده و صفتان و قناع و معوه و صنف العفش نافع
 است و تب ریح و امر اهل ادوی الرسو در دیر و یاد عالی زمان حاطله از نزار و قند که صفت ان مرورید با سفته
 با کمال سنا بر نیم موهن از ان ساد بند و در قووم غرقوی بر یک مکتوبه بوق عین بیدنگ سبب الطیب قامله قرفل سنا ب
 بندی ارشم یعنی بیدنگه از بر یک یک گرم و از اقل بخیل از بر یک بخورم غسل الشش بیدنگه دو چند سترنی
 از نجات کما مکتوبه دوای المسک عسیری یار که صفت نفوتیت دل گرم و از الهمج الامراض حار نافع است مرورید
 ناسفته کل کا و زبان ابر نیم موهن طحال شیرین قند کل سنج از بر یک سه درم یک کبریا بر یک یک گرم یا بولوت تخم کاسو بر یک
 یک و نیم درم کثیر حرکت صندل بخند از نزار یک تخم خرفه تخم کالیته از بر یک دو درم وراق غوره وراق طلد و
 بر یک مکتوبه بوق عسیر شیب یک گرم و بولوت درم قند عسیر دو چند عرق بیدنگ کلاب عرق بیلوف کلاب
 بجای آب که قند در ان لغووم اواده شود دوای المسک یار و تخم کبریا طحال شیرین قند کل سنج کا و زبان تخم خرفه موهن
 بر یک بخورم کثیر حرکت صندل بخند از نزار نیم موهن بر یک سه درم حرکت یک گرم انکه نفعی بخورم در رصیف لغووم
 بخورم قند بخند دو چند سترنی دو درم دوای المسک فی موهن اوای را نازداد از بر یک بیدنگه از اواده شش سماق
 زانه طلد کرده بولوت بیرون بسته بر یک یک طحال شیرین موهن حرکت یک گرم تخم کوفه سخته از دو درم تا
 بفعال از وی بکیر نوزد مات امان یا شربت به و ما نذ ان ایجه نگوشتند و از انکه فی بلع و از انکه از ما در سردی
 دفع کند با و بر یک مکتوبه سناه فلعابین زخیل بر از سو ده باشد بخورند و از انکه برانی کسبتا صفت عرا
 و ساینه حرب است مندر که از اقسام عله است با سیرند بر قدر که جوایند نشانند مات بر یک کجیا رسر شند
 و مان بیز نماند نمک با روغن بسیار غذا سازند و بجای آب طلع بر یک کجیا با عرق ان لغووم غذا نزار
 در میان بیز نماند و غسل و وضو از نزار است بیدنگه ان مانند و در دو سفته با ذن الله تعالی بر من دفع شود دو
 دوای مسک برای طحال حرب است آب حوزات است لغووم از بر یک یک طحال است آردک است لغووم کبر
 تخم اطل دانه از انجی سو کانی بر یک دو توله کلسیاه بولوت جیتا کلسیاه سان بیدنگه سوری بر یک چهار توله

۱۰۰ و کوفته نخینه باوق نامی مذکوره مخزج مسافه در شینه کرده چهار روز در اجاب ملا در نزد اراکان
یک نوله با یک نیم نوله بخورند و در اینکه حب الفوج و کیم در اراکان کربک کالی معشر سه درم ترند عقید
دو درم فسل کلام حب الفوج یک نوله یک نیم درم کوفته نخینه باوق تر منعی بر کنند و تناول فرمایند
خود و اینکه که گرم بر اورد و گرم فراج را نخند دید بولت درخت شهنوت بولت درخت انار برش بر دوز
رکینمانه روز در آن تر کنند بعد در تنو رنگند تا حینه شود پس صفای سازند و است که کت تقیالو رنگ
قاسق در دو غیرند و تربت نمایند و در آنکه صبا حین در نافع است و طالع لغت کت نیم باه کوفته
در یک جگه کلان کت ده دین باشد بعد از آن در آن انوار است مذکور بر قدر که در طلب باشد
انوارند و برایش نهند تا گرم شود و بنوعیکه دست در آن توان درخت پس بر دو دست اوردن آن
مذکور در او دره بایم عالیند و باید که همان نان حالت گرم باشد تا یکبار مس عالیند بعد در سه بار از آن
بر او دره تا چهار کتری در روغن زرد در او دره عالیند پس از آن با روغن زرد و کبری ملازند
تا گرم نمایند و دو سوم روز از عقب این عمل است که در نرسانند پتر است و پتر است این عمل شست کنند
و باز پنجینان بخسند و در آنکه در او دره در هر جا که از غیب حرارت بود دفع بدیجرب است آذخاش
سماه غیر کرده و قدری یک نیز در اصل کرده از بلطف بر تابه گرم نهند تا بپزد و در او دره بر طرف
خام وی روغن کهنه یا روغن کل یا روغن بید الخمر بر چه هم رسد عالیند و بر صوفینند و اگر قدری مین
بهر که بر عین حوز الفی نامند نیز اینند و جوی تر بود و اگر نوعی بدوی است از خوش نماید صلیت یعنی آنکه
انگهی این نیز در کف کثیر در او دره و احکامه قوی یک است و صین لول را نافع است فلوس چهار شتر در آن
با دیان یاد کلاب بخند حاجت در کلاب عالیند و صاف کنند و روغن بید الخمر تازه در صفت
مران افزوده شوند و در معتدل از فلوس سه درم است و از روغن کلام دو درم است جهت اسهال
و بخش عرب است مغز بیل و جرس حسته کینه انبه از بر یک یک درم جای بیل یک کبود و امون قدح
کوفته نخینه یک کت یا کم و زاده صفت مواخ حین بر حق بر بند و در آنکه جهت کمال فرج و از
و بعضی و ضعف معده را نافع است نیک مدیر چهار نوله صفت با دیان پر رنگ کت کوفته نخینه
کلام است سرد که تب مانده باشد بپزند و احتیاط در غذا خوردن در آن روز و طرف بعد بر کردن رنگ که
تباری قتب گویند است که نیک هم اول بگیرند و در روغن بادام یا روغن تخم کدو که در میانینند
طرف کسره که از ایندی ووب گویند و کباب است شیر و وی بپزند و قدری از شیره ناخواه بر زبان
هم کنند این بر دو شیر در رنگ انوارند و در دست بالند بر خیال نوبت است بپزیده و برایش برشته نمایند

برشته نمایند و فرو در کوزه معده سرد سون باز بشیره نذول آید بریان سازند پس میان سان هفت است
بریان با بزرگه سیمه کنارند و در اعلیه انواع رسهال بنویسند خسته خزانندی کوفته بجهت سینه است
کاو بدیند و در اعلیه کم شکم دفع کنند تا خوان زنده امانی مگر کجوار لاس با بزرگه که نه با بزرگه
از بزرگه بلورم کوفته با قند سبزه برشته و اگر آدم کلان بود غلغله کم بسیار با قند حله را در کوزه خود
سازند و در اطفال محرم سن بهمان قیاس بپزند بطریق التفت که بعد تناول طعام و شیرین است و در
وقت خواب بخورند هر سه زیت قند بخورند و زیت او زنده صیاج هر که صیاج او زنده بود با بزرگه که بزرگه
مطلقا مکتوبه خوب است از غلغله سندی برتر و قیاس از بعد هر دو آنکه که از موثرتر برسد با بزرگه که بزرگه
کلان است و از نفعی با بزرگه خاداده بخورند و خود را بجمعه دیاده غلغله التفت که تفتی بلخ
نمایند تا در است معده از زود گرم آهاس سوی طعام با بزرگه بگند و تفتی را با غلغله سترشی
بخورند و در اعلیه کتف نشانده از که برزد کانی سردم ما در مان ده درم بود و در اعلیه کتف سخته
در چهار سال است بخوبی نشد چون یک نیاله همانند صاف بخورند بگند و درم او عن کل کتف
مخجج نماید و در استک طبع و صبح الوزان کند الکتفه فر سهال بخورند است از زودت سرخ سوزمان سعید
بزرگه و در انتقال از روغن جوز و طبع سبب که بزرگه یک او قیاس بود و التفتند و بنوشند در استک صبت
سرفه کنند بلخ مزاج که اطباء عاخر با شسته معده است جمال در وقت بیول و در تیم آن از بزرگه کرده در
یک سبب است بخوبی نشد نماید که سوز خورسد مالیده صاف بخورند و مالده فلفل سیاه
قرنفل در اطفال بویست بلبله از زیت بلبله هم از اوقه سخته معده سوزند و در آن است وقت
خوش بیدارند بر کاسه لایق جبهه بنویسند و جبهه التفتند تا از شسته بپزند و حوزان کتف در کلان
او صغیر التفتد و زود غذا ازال از برمانان اندم و در استک صبت چرک گوش مانع است سوزمانه
که بزرگه بخورند بریان کرده سبب و در گوش اندازند و با لاری آن چند قطره است بیهوش بجا نشد
و مداومت نماید بریم باز است و بوی برود در کتف و چرک گوش از غلغله اجاحت و در استک بعد
بلخ خود بخورد و نفعی شود و در کتف بلخ نماید پس عمل نماید دیگر زنجبیل استند سوخته سوزمانه
از بزرگه در دم در است سببده قرص بسته در روغن نیم آنرا سوزانند تا که قرص حوت
سوخته شود روغن صاف کرده بزرگه چند قطره از آن شیر گرم در گوش بجا نشد و در اعلیه کتف
صغیف باه لاکه سبب حرارت نباشد نافع بود در کتف سبب کلان پاک گرد سبب دم درود
اعلیه شیرینازه بخورند تا تمام غسل آید در آن زنده زیت دو ملحقه بخورند و در اعلیه کتف در اعلیه

او نه کوفته بخفته با بوق نامی نیکو کوزه مخرج مسافه در شبینه کده چهار در در آفتاب ملا در نزد سدر ازان
یک نوله با یک نیم طول بخورند و در آنکه حب الفوج و کیم در از از آنکه در یک کالی عشر سه درم ترید عقید
دو درم فلفل یک درم حب الفلفل یک بند می بر یک نیم درم کوفته سخته تا نوز نفعی بر کشند و تناول فرمایند
خود بلکه که گرم بر از در گرم خراج را نفع در بد بخت درخت شمشاد بخت درخت انار ترش بر در در
یک نینه نوله در از آن تر کشند بعد در سوز کشند تا کشته شود پس همان سوز از نوله است که کتب معتقدان در
قاسق در بر او غیرند و سرت نمایند و در آنکه چهار جن در نافع است و طایفه نفع کت نیم یاد گرفته کوفته
در یک کوزه کلان که کت ده دین باشد بعد از نوله در آن نوله است که نوله بر فرود که در طول باشد
اندازند و بر آنش بپزند تا گرم شود و بنوعی دست در آن توان درخت پس بر دو دست بپزند آن را
نیکو در در آورده با هم مالند و باید که همان نان حالت گرم باشد تا یک یا سه مالند بعد در سه تا از آن
بر آورده تا چهار کبوتری در روغن زرد در آورده مالند پس در آن با هر چه میاید از نوله و در کبوتری بر آورده
تا گرم نماید و دو سه روز از عقوبت این عمل است که در نرسانند بهتر است و بهتر است این عمل شب بکنند
و با زنجیران بخشدند و در آنکه در آنکه در در در حاله از نوله در نفع در در نفع است از نوله
سایه خمیر کرده و قدری کتک نیز داخل کرده از نوله در نفع بر نوله کرم نیند تا بپزد و در آورده بر طرف
خام وی روغن کهنه یا روغن گل یا روغن بیدار نخل بر هم رسد مالند و بر نوله بپزند و اگر در کبوتری بپزند
بسیار که نوله در نفع نماند بهتر است نوله در نفع نماند و اگر نوله در نفع نماند و اگر نوله در نفع نماند
انگهی از نوله در نفع نماند و اگر نوله در نفع نماند و اگر نوله در نفع نماند و اگر نوله در نفع نماند
با دیان یاد در کلاب بعد از حالت در کلاب مالند و صاف کنند و روغن بیدار نخل تازه در نوله در نفع
بر آن افزوده بنوشند و در نفع نماند از نوله در نفع نماند و اگر نوله در نفع نماند و اگر نوله در نفع نماند
و سبب نفع است نوله در نفع نماند و اگر نوله در نفع نماند و اگر نوله در نفع نماند و اگر نوله در نفع نماند
کوفته بخفته یک کت یا کم و زاده در نفع نماند و اگر نوله در نفع نماند و اگر نوله در نفع نماند
و بعضی در نفع نماند و اگر نوله در نفع نماند و اگر نوله در نفع نماند و اگر نوله در نفع نماند
کدرم با کت سرد که شب مالند باشد بپزند و احتیاط در نوله در نفع نماند و اگر نوله در نفع نماند
تباری نفع کوفته نماند که نیکو است اول بپزند و در روغن بیدار نخل در نفع نماند و اگر نوله در نفع نماند
عین کت که از نوله در نفع نماند و اگر نوله در نفع نماند و اگر نوله در نفع نماند و اگر نوله در نفع نماند
ضم کنند این هر دو نوله در نفع نماند و اگر نوله در نفع نماند و اگر نوله در نفع نماند و اگر نوله در نفع نماند

برشته نمایند و فرود آورند و بعد در سینه باز بر تیره نخل و آغینه زبان سازند پس همان سان بهت است
بر زبان بیاورد و بجا بر نهد و در غنچه انواع رسهال بند بند خسته خزانیدری کوفت پیچیده باشد با صبر
کاو بدیند و در آنجا گرم شکم دفع کند تا بخواند زرهه کمالی مغز که خوار است با تیره که کینه با در غنچه
از بزرگ بلور کوفته با چند ماه برشته و با گرم کلان بود غنچه گرم بسیار با غنچه خنده را در یک خوار
سازند و در اطفال حرکت بین برمان نیاس بیدار طریق است که بعد تناول طعام و شیرین است در
وقت خواب بخورند هر ده زیت قد بخورند و بخورند او نذ صباح هر که برهما خوروا نقد در ایند بدل گرم بعد
در طلقا مکنید خوب است از غل بنوی بو برقی از بعد در دانه که از مو تر برید با و بر یک با بی رنگه مکنید
کلان است و آنه نفع با بر رنگ تا داده خوراند و خود را بحد در داده عد و نیز است که تسبی بلخ
نمایند با در است بعد از دو گرم اجناس لوی طعام با بر رنگ مکنید و سوزق طبع سفی را با انبار شربتی
خورد و در آنکه کفک نشانه کرده بریزد و کفکینی سه درم نادمان ده درم برود و در آنجا کوبت ساخته
در چهار مهاله است بخوش نند چون یک نیمه که نماند صاف نموده یک گرم بکشد و درم او عن کلان
مخج نماید و در آنکه قطع و صبح الورا که کفک الکتیه در رسهال بخور است از نرو است سرخ شور کمال سعید
با رنگ و در تغال در روغن خور و طبع شبت که بر یک یک اوقته بود از نرو و بنوشند و در آنجا صبت
سرفه نند بلخ مزاج که اطباء معاف باشند سعید است جمال در وقت بیول در تیم انار زرهه کرده در
یک سبوت بخوش نند تا بیک سبوت هر سه صافیده صاف نموده با بخوش نند و صافه فلفل سماه
قرنفل در آنفل بولت بلبله زرنک مکنید همه اوقته سخته معوق سازند و در آن است وقت
خوش نند از نرو که مکنید لایق جمالی بن شود صبا قدر کنار روغن بر نند خوار است که مرد کلان
او صغیر الی قدر ضرر و غذا اول از بر مانان اندم در سبک صبت چرخ کوش نامع است سوبانه
که بر بجا بخار نوبند بریان کرده ساینده و در کوش نند از نرو و با از نرو ان چند قطره آب لیمون چکانند
و مداومت نه نمایند تا باز آید و بوی بید در کند و چرخ کوش از طفل اجاصت و در است بعد
بلوغ خود بخورد و دفع نمی شود در آنکه بلوغ نمایند پس عمل نماید و دیگر زجبل آسند سوختن سوبانه
از بزرگ در درم در است ساینده قرص بسته در روغن تلخ تیم انار سوزانند تا که قرص خون
سوزن شود و روغن صاف کرده نرو نذ چند قطره از ان شیر گرم و کوش چکانند و در آنجا
صغف باه با که سبب حرارت نباشد نافع بود تر جین سعید کلان پاک کرده و سبب درم درود
از غل شیر تازه بخوش نند تا تمام عمل آید و در آنجا بر سبب دو ملحقه بخورند و مراد از ملحقه در اینجا

از چهار اشغال است نبات اللؤلؤ ذرور که مانع است از صفت در چشم اطفال از زردت مری
شستنی با کسبو از زردک ده درم مایه بزرگ دم اللؤلؤین از زردک ده درم کوفته سخته اشغال
عالمند ذرور یا میران جهت اصلاح چشم دلم و امر امن مارده زنده و قوتت هر خوب است زنجبیل
قرنفل مایه بزرگ در لعل و در لعل بونیا و خنجر عری جمله مایه بزرگ ترند و با بند و ذرور سازند ذرور
که صفت در چشم کشته و برخی وقت است مانع است قوتت بونیا و خنجر است کشته سفید از زردک مایه
برشته کوفته سخته بکار برود ذرور کف در صحن مایه بزرگ از زردک ده درم و از لعل مایه بزرگ
و در دانه زرد الخنجر در مایه بزرگی و نیم کوفته سخته بکار برود ذرور و از زردت که در حد ایک کندر کشته
سه درم از زردت مری سفید از زردک ده درم کشته ذرور سازند ذرور جهت عرب سفید در نیمه پال
کو درک سازند و سخته سفید سفید ساخته در مایه بزرگ چشم است اندر بعد از آن که تا شور را پاک کرده
باشند ذرور یعنی در مایه بزرگ و صفت بصیرت از نافع است و پیران از خواص مری نهانند قوتت
مضمون ده درم لوت بلبله از صبر سقوی در لعل از زردک ده درم مایه بزرگ مایه بزرگ کوفته
استعمال نمایند آب از او عن کل مرکب القوی است یعنی گرم و سرد و در ارتفاع دهد و زرد جان شوی
ما بجز اوج و فاضل و مواضع مواد حاره و معوی اعضاء و محلل اطلاق فاسد و مسکن اوجاع است و طلا
او با سرکه و گلی او با سرکه و کلار لاف صمد اوج و اوج بخارات و باقی و مانع او را در آن در ابتدا طول
ان بر معوی دفاع و کرب او سنگین دهند الهیاب یعنی سوسه سوسه و استعمال او بر زخمها از او باشد
کوتلت نهانی همتی و تخفیف اطویات و صلاح خالیت او و صفی صفا از مسکن درد دندان و قتل
وی جالس المسمم و سیمیل ماده از جود نافع و ضرور و نافع و جرب کردن او در جالس کمال سال تقوی
فعل وی در طول راه است در کوشش سفید و طریق ساضن این است که بر کل تازه از زردک پاک
کرده و روغن کل کجی سفید از زردک در ظرف کبینه سفید در افساب بگذرانند و چون بر کل سفید شود
و این عطالات روان قوت او است از ابروان کنند و دیگر کل تازه اندازند تا سفید گشت بخوبی باید کرد
و در کرمها سفید است از زردک مایه بزرگ روز تیار شود و روغن کل خام بین است و فروغ یعنی است
روغن بالو که مایه بزرگ تخفیف مایه بزرگ است و صد اعیکه از صفغان اخیره در کرمها سفید است او را
و باغچه با روغن کل دیگر که نافع و وی مسکن اوجاع و محلل او را مارده در باج و نافع اعضاء
مانند کی و در کف و مفاصل و کوس است و صفت سفید و مسام که از کرمها سفید و خاصیت او است که محلل
سنگین غیر جرب و تربیت می بهمان است که در روغن کل کشته روغن مایه بزرگ مضمون مایل برود

برودت کثیر الطولت است و جهت پیوسته دماغ و صداع در سر اسام و تشنج بیست و شش نافع در وهاد و سوسطا
و جهت حرمان کوش قطودا و جهت درم وقتی نه تنها و جهت غسل و صدمات و اوجاع مانند درم و احتراق درم
از قاع و حال غرض در بود ذات الحیبه و قوی کبج و کزیدن سگ ذلوانه و شتوت حلق اکلا و وی در اوجاع صغیر
است و معطیک و صلیح ان النزع او باد و نه سیله کاسر صحت و ادوائخ لنت از شتا و لزمه و در ادوائخ و الفجر
و طریق اسحق روغن بادام معروف است روغن اصل در ترطیب دماغ و تنویم جهت مال الخویلیا و صلیح
و دفع خشم تراب نافع است و تخلیل هلاکات سینه هم کانیو در وجهه روغن بکشد یا مادام سترین کعبه مایه جو
بجوشن سندانکه روغن نماید روغن صغیر منعم و محذره و سخن صداع و در دمای حار است نیز شتا و در لای
نزله و کفر کم شربا و دافع در کوش و درم گرم ان قطور او ساقین او که کونه است یکی بلکه کل صغیر
سعدیه و روغن کچک سیر و زردوم آنکه سیره کل و مرکب از ارا روغن کچک کجوت نند بر تو بر علوم سیرم آنکه از کچک
ان روغن کشند و روغن هم صغیر در سرد است در تنویم قوی تر روغن که برید و ترطیب و تنویم و ترطیب
دماغ و اراله بیوست و صداع حار الی است نفع کم که سترین نفع زیاد است سترین کم صغیر
سعدیه کچک نفع شربا بر کوفته گرفته روغن کشند کور بالند و سوسطا نماید یقین صداع که غورا نفع جدید
روغن کلبوب سکه که نبات ترطیب است و جهت امراض یا سه دماغی و صداع و الخویلیا و حاد نافع است
در و او و سر یا و سوسطا و اگر بقدر نیم درم سحبه کنند غورا از زردید نفع صدق و فوسسته و نفع زیاد است سترین
و کچک نفع نفع خلوصه نفع کم که سترین نفع جوز نفع از دشت یا سوسطا بکوبند درم کرده بخت از تاب روغن حاد
شود روغن در باب سحبه حیرت بد فاکتة صندل سبیل کنول کینه فلیتیه بر ریک بکدر درم ستره اوله در کنار
خام روغن کچک ستره درم ادویه کوفتة سخته با سیره اوله در روغن کجوت سندانکه روغن نماید در لاله اوله
ترتبات از او شده است نباتند و اگر حار است جو شده است از وی بکوبند و روغن را بر سر مالند و نفع
این روغن بند کب و روغن شوره که فایح و لعوده و تشنج اسود و از روغن ستریت درم با درم تلخ سه درم
هم است بکوبند و روغن کشند روغن ستر تلخ دو تولد روغن کچک سیه نیم اما در قطار او روغن تلخ کچک
جول سیه شود صاف نموده بر در انداز روغن که برای فایح حکم حاکم در در کچک سه تولد انجون سلوله در یک لپار
روغن چینی و اگر باشد روغن کچک صرف اندازند و چهار باشد شش است ستر مثل سعه که جزیع و بند
درین عصبه پر دو و سوسطا خواهند شد بر در اندازند و نیمان روغن اسحق سازند تا کباب کرد و وقت
سبب حاد طبعه سوسطا مالهش و بند سندانچه سینه و کای کچک سه درم انجون در لایه اضاف نماید
بسیار نفعی شود و اگر کچک ماری نماید بعد از استعمال روغن کشند بسیار اولی بود از روغن که در دست

و بوییدن و مالیدن و چکانیدن او در سینه و کوشش از آنکه سهر و ویولت دماغ میکند و کرام و
نفع دارد از تخم کزک و شیرین را و من کشد عین بر او عین بادام و وی را لطیف و تویتور و سرد تر بود و تناول در
جهاز نافع تر در کسر طمان بوی صاف کرده در آب شیرین میزند و سرد نکند و روغن مغز کزک و مغز
کرده در کوشش چکانند صداع البهائی را الخمد هر و فایده تمام و از روغن بید بخیر گرم و خشک است
در سیوم و حبه اسطوخودوس و باقی نفع دارد که سهل بلغم است و بلغم حب العوج و صمغی اخصاب از اطوبیا
از بوی است و حبه ورم نقل و در نقاب رحم و حبس بول و قوی بلغم و در حبس کبود در سینه تا خمدام و در آل
او روغن ترب و طریق کرامت او این است بید بخیر بید بخیر مال کرده نرم بگویند و در آب بخورند که نفع
بهر کس که در اطراف تالک تمام گرفته شود و در آب زائد مایه پس این کهنه را بگویند که روغن صاف بر آید
و طریق دیگر آنکه بطور روغن کجاست که از آن روغن برای افساس کلک و کور و نرسیدی بکنند که گویند از
جرباب است گرم که نرسد از آنکه نرسد یعنی کهنه کچورده ده و دوازده عدد او داده برسد که سائیده و روغن
سرخ یعنی روغن بلغم یک انار در آن تمام از حبه سرانسی نرم که نرسد تا نرسد کزک میسرند پس فرود آید
و بکار آید و بر کافور و صبه مالند تا بجا آید روزی که نرسد تا نرسد روغن عقیق است که کرده
و فنانه پاره پاره کند و بیرون آید صفت آن پوست است که پوست بوی کزک در او آید و در او بوی کزک
سلیح خوب کوف کرده آن روغن کجاست بریزند و در قشس بولند است از پس صاف نمایند بعد از آن
ده عدد عقارب که همون است که نرسد در آن اندازند و است روز دیگر در قشس بولند بعد از آن
در طرف نرسد بولند و پس آید سائید و در قطر در آن روغن در اصل چکانند بعد از خروج طرز است
در برغانه مالند روغن خاصه اوجاع معاصر و عرق است نافع است بر کس که نرسد با کل نور او روغن
عین دارد و من است بخورند و ببالند و بیم من روغن کجاست نرسد با روغن مالند در او آید روغن
کرات یعنی کزک تا بوی کزک از نافع است صفت آن است که نرسد تا نرسد روغن کجاست من معطر از روغن ده
درم بخورند نرسد است برود روغن مالند روغن زعفران که درین اطولون نماند جهت صلاست و
اوجاع رحم و معده و سنج و فاد کب رخساره و رفع سنج و لیله و تقیه قرح و خروج از نافع است
زعفران پارسه فرودمانه شش صفت الزریره سنج مرصاف ده درم در سه صد مقال روغن کجاست
بکفحه صیاسیده و بر او بریم رهند مایه مقال است بخورند تا روغن مالند صاف نمایند روغن
دو خ لود و در آل ممله و عین ممله قرقره را گویند جهت ورم طعنه و در او بوی کزک است از خود
برگاه که از حرارت باشد و دوخ را با سیه بگویند در آب بخورند تا نرسد تا نرسد و روغن کزک

برو احوال و اوقاف نیز خشک بر کرده و در آن که خشک نموده کاد و نان اهل اوس بوقت بلبله از او بویست از پنج
نیم کاسه ابله بیغ بلبله بر یکدیگر صدال غالی می نهند و در آن کاسه کاسه در آن زمانه اغم بر یکدیگر و در آن
نیم با درختی که در آن کاسه احوال بود و در آن کاسه کاسه در آن زمانه اغم بر یکدیگر و در آن
سهل جهت ترشح حاصل خوب است فی الوقت کفایت از آنانی را خلیل سورجیان کسیدترین بر او احوال کسیدم هر سه طری
دو درم کوفه حبه سفوف کاسه از آن مقدار دو درم بطبع کسیدت استعمال نمایند تا نافع فی الوقت سفوف کسیدت
عرق این از حویات است و صاحب حبه زکوة سفوف کسیدت کسیدت کسیدت کسیدت کسیدت کسیدت کسیدت کسیدت کسیدت
یعنی حبه زکوة در آن زعفران کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت
اشمال از آن سورجیان کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت
درم کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت
یا حرارت یعنی تلخی باشد و بصل و صوف کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت
که تمام کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت
ایده و در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت
لطف کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت
تر باشد و در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت
معدن که در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت
سرد و صغیف باشد از آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت
انکه اقام و نیز از آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت
و صغیف بدان بود که در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت
ایش روده باشد از آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت
بمقام انکه در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت
صغیف باشد از آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت
باشد یعنی صغیف کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت
یا علق باشد در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت
سیدت و صغیف کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت
باشد که در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت در آن کسیدت

از رانغ است پوست بچ کالنه عفت درم تخم حیارین ده درم تخم خیره بخارم بجز اینم کوفته در آب و سرکه
تر کشند یک میان روز و او ز دیگر بچ کالنه و بنیالار بندد و نقد عقیدت مک بن الیزند و عوام از بند سلجین از در
معتدل صفت تپهای در یک و فنج سکه جگر و سیر زانیه است و او را اول می کشند یک کالنه از رانغ کوفس
بر یک که درم تخم حیارین ده درم تخم خیره نیم درم پوست تخم کالنه پوست تخم از رانغ نیم درم کوفته درم
بهمه را مخلوط در است درم که تر کشند یک میان روز و دیگر حوت بندد و بنیالار بندد و سبک من نقد عقیدت
عوام از بند سلجین روزی خارجیت تپهای بلغم و کتک تخم کوفته و حوت بندد و جگر و سیر زانیه درون بلغم از عود
فنج خار و دماغ صفا و او را اول است پوست تخم از رانغ پوست تخم کالنه پوست تخم از رانغ و او را اول می کوفته
بر کوفت تر کشند یک میان روز و سیر زانیه فرو در آن بندد و دیگر از آن تا سوز شود و دماغ سازند و در
مانند اگر کشند و او را اول است کوفته و در آن است بعضی این بندد و در غسل خوانند و کتک کج محسل در و فر
دست صحت بندد و او را اول است درم سیر زانیه کوفته بر در آن بندد و عوام از بند سلجین کوفته در اصل الصراغ جالبیوس
است برای صراغ مارد و کتک کوفته است نشا کوفته نیم با و حوت بولاید و عود در قنصل سوزد در کمال بر طایفه
اللابی خواند چهار عدد زعفران چهار حاشه و او را اول است سیر زانیه کوفته در آن بندد و سیر زانیه کوفته در آن بندد
کوفته بختره مثل سره همانند صفت او و به در کلاب حوت فروز که کوفته بعد از آن که او را در آب کالنه در
قرصه نشسته بکار اول در صراغ و شام بخور کالنه مانس بکند سحر و صحت و دو رنگ در دماغ با بند حوت کتک تخم
با او را اول است در و حوت کوفته باشد با او را اول است یک کتک سائیده در این جگانه صحت کوفته و کتک تخم
در صراغ از آن است بیرون از او کتک کالنه کوفته در عود از عودان کتک تخم کالنه کوفته در آن بندد و کتک تخم
صفت سحر و کتک کوفته است سحر که در خام مازد او را اول است در و حوت کوفته در سیر زانیه تر کشند یک میان روز و عود
حشک سازند و بر آن کالنه و بکوبند و در قرصه کوفته نیم با و حوت بولاید و عود در قنصل سوزد در کمال بر طایفه
است بر کتک کوفته از و نیم کوفته حوت خام حشک کوفته نیم کوفته معطل فاز و کوفته پوست انار
نیم کوفته مابین خود و طلا کتک کوفته سبب الطیب عاقره حاکم نیم کوفته حصول عقیدت از رانغ کتک کوفته طویلیا
صفت کوفته تخم کوفته کتک کوفته کتک کوفته کتک کوفته کتک کوفته کتک کوفته کتک کوفته کتک کوفته کتک کوفته
بر کتک کوفته مابین خود و طلا کتک کوفته سبب الطیب عاقره حاکم نیم کوفته حصول عقیدت از رانغ کتک کوفته طویلیا
در سبب مال ماده بخار کشند نیم حوازه از حوازه از طرف حوازه از جسم سبب نماید دل بکشد و خاطر
حزن بکشد بدار از او حشک کوفته در کتک کوفته کتک کوفته کتک کوفته کتک کوفته کتک کوفته کتک کوفته کتک کوفته
طویلیا از عود است و در تپهای از عود است و او را اول است مازد او را اول است کتک کوفته کتک کوفته کتک کوفته کتک کوفته

حواصی با سبب نم کوب کنند و بکامل وی در سه رطل آب نیم پخته اند و صاف سازند و قند کنند
تیم اکل آن بخواهد که اگر چرک باشد جدا کرده و برین مزاج سازند مانند تمام دارد و صحت که تعلق
وی او فتنه نترسان غلت نغذارد نترست و نثار در وی است حلیل العذر بعجل جلد مخصوص بود
وی حکیم محتاج است و در شصت وی بود بسیار گفته اند که اگر کسی که کثرت آن بیک و نثار می خورد
پیدا نترست و نثار سینه شد نترست و نثار که طبع را نرم کند و طبع و دل را قوت دهد و سده بکشد
و سودا را قنده و کشتاده ذات الطیف نافع بود و شش را نازک کند و کمالش شکوفاست که کل برکت
است در این کمالی تر بهیدرم کل بنفوس کا و زمانا بر یک ده درم نیم کسوت و ارمان سینه
دریم بخورند تا بآخر التوجه صاف کرده با یک فن قند بقوام ارتد و فزاید و بود نیم اول ده
مشال در آن حل نمایند و میزورند نترست و رو طبع که مزاج است از کل مزاج میسازند و طبع را در ایام
نیک کنند و کل مزاج از آن مزاج نیم پاک کرده بکامل در صفا رطل آب صافی بخورند که نیک عمل جانان را
لانید و صد بکشد بکامل آنچه میورم که نترست همان درم ماب سرد و نترست تمام ~~سخت~~ نترست
است و کرده درم سکنجبین از نترست صواب نثار و صفت وی بر بار نیک سرد و میسازند
یک مجلسی بار نترست و رو مکرر سهل و زود صفت اسهال صغیر و بدم و کتب حرقه صغیر
و مزیدان نافع است و جهت احتراقات و حراب کله از ارضی فله و در ارفیق و سده و همچو او کوه
در صنف صغیر و کرده در شب غیر خالص و صیبات هر که بنشیند بکسب بیوست عطش می آید و
عرق ساقین از آن میجوشد از اطباء محمد اکبر و عرش شاه از نترست نترست و اطفال را عمل و متوسط
الحال و خوش مزاج است که بزرگ کل مزاج و نیم رطل در روز و از ده رطل آب بیوت نترست و در رطل
این کوز در میان این و کل تازه در رطل در وی بخورند که یک نیم رطل سفید و سیالانند کل تازه
یک نیم رطل در آن خوش بنشیند که یک نیم رطل دیگر کوز و سیالانند کل تازه در رطل نترست و نترست
نیم رطل کوز و سیالانند و نیم رطل کل طبعی نماید که یک نیم رطل دیگر کوز و چهار رطل آب میسازند
قند عیند نترست رطل از نترست یک نیم از نترست چهار اوقته نترست درم ماب سرد و نترست و در اوقتی
ساده ده درم مزاج نمایند و وقت شرب در نترست صغیر و اطفال نثار و نثار نثار نترست و در کل
بر که بعد اوقات سرد میسازند خوبتر کل کند تا که بده با نترست و در کل صغیر نثار نترست و نترست
متوی بنترست که در آنند و میزورند و در اسل بجای قند یا بر کوز نترست سنا یکی که لایق نثار است
و بنترست سه سلات معتدل بر اجهان می در مجرای نترست و آن داد و در صرح لافند نترست نترست صغیر و نیم

صفت آن کلخ طبا سیرا شده تخم کل زغوان از این است جز در دم تخم که در حق سوزم سحاق ملازم
بر یک حکم بقدر بار در دم کوفته سلبین غرغره کنند که قیاح بودادی را نافع بود و کل سرخ کثیر خشک
کلخا تخم نواد فرزند ساینده غرغره کنند غرغره که قرق در حق از نافع است از حق سینه و سینه و سینه
سوزنه ماز و نیز خنکند زغوان از بر یک یک مغال عمل کنند غرغره که در ابتدا و ضاق کم نافع است
بجز ترشی مایه که غرضه است که بجز ترش بود نیم رسد در آن حل کنند و تغزغز نمایند غرغره که در ابتدا
ضاق در موی نباید داد و اینهای این مرفن آرد سوم یا چهارم است از غیر در حله در وقت لسان در این
بجوشانند و کفایت نمایند و شیر تازه که لب خمار شکر که در آن خلوا باشد مگر در آن ساقه غرغره نمایند
غرغره که در اینها و ضاق سوادی بخار آید سوس که گندم در آب بجوشانند مغز فلوکس در آن حل کنند و
صاف بخورند در آن تغزغز نمایند غرغره که اندر ابتدای ضاق قبل از نفعه نیز بخار موزان است لیکن
وجه ملبند و در وجه اقسام سینه در فلوکس خیار شکر در شیر ماکو حل کنند و صاف نمایند غرغره
کنند در زورم در سینه کلخ ترغزغز و لاد مات افکار فلوکسهای خوب است در سینه و سینه
موافق افزه خازده باز در موی الحافظ الاوان و حبه تقویت دماغ و کسب نزلت و کسب نفع
در خزان غنید مغز غنید بنالنج را که مغال افنون است مغال زغوان کثیر خشک بر یک سرخ شکر
صندل غنید از سینه طبا سیرا سبل الطیب کلخ حشاش مغز و لوزه مغز بارصل کل ماکو در آن
بر یک سینه مغال از اینها و در روح بخورد چهاری ساسه ساج سندی و اول مغز سلیحه از اینها
حب سیمان بود در لسان سعد کوفی در سینه طبا سیرا حوزر بورسان الحصاره قوفل رخیل از اینها
انسیو در قوفل غنید کوبت ترخ کوبت سینه در آن نوره همین سرخ همین کفید و ج ماکو بخورند
بوزن آن بر یک دو مغال اول که شیر بر آورده بقفا و مغال منکب نیم مغال عمل است و در آن دو بر شیر
مکدام قنبله که در چشم را نافع است که صفت آن سود صبر سبل کلخ مغز فقل کوفته حبه مایه بود و کفایت
و در سینه کفایت از آنکه سینه را کحل است و که حبه بار سسته باشند و در کوفته نیز بریان کنند و کفایت
سلمانه روزی بر سر که حبه سینه مافردی روغن زیت و روغن پسته و روغن عمل کنند از روغن زیت
بهم رسد روغن کل نافع بلزاد قنبله که علف باز و لاد ماز و موهه و بر سر که لاد موهه و در دم از
سایه چهارم در موی ساقی و کافور و زکی کوفته سینه قنبله از ترسازند و بگردانند و در موی سینه
فردی که در قطع خون حیض خوب است ماز و کوفته دم الاغ و سینه یک موز در کل روغن کلخ
ماسویه از هر که کدر آید نه بویست انار ترش را نیم کوب کرده طلخ نمایند با هم آلود و تدریج

Handwritten text at the top of the page, possibly a title or header, including the number '1'.

دورم طلا سیرکوزان ذره معقول بر یک بخورم آب بوسه بزنم که غنچه مایه با رنگ افرای سازد
قرص سیرکوزان ذره معقول بر یک بخورم آب بوسه بزنم که غنچه مایه با رنگ افرای سازد
بر یک بخورم آب بوسه بزنم که غنچه مایه با رنگ افرای سازد
سرد زم از روی بگریزد و یکدگر یک بزرگ بخورم که غنچه مایه با رنگ افرای سازد
عاطش و زهرات و صورت اون و فادراغ حاد و نافع است در آنک دورم هم کانه هم حرفه انفرج
تاریخ بر یک سردم طلای سیرکوزان ذره معقول بر یک بخورم آب بوسه بزنم که غنچه مایه با رنگ افرای سازد
کوفه سینه قرصی که شمال سازند شرفی یک قرص با کندن سدی عاقبت قرصی که کانه است که سینه
یکدگر بر یک بخورم که کانه هم حرفه قرصی که کانه است که سینه سینه کانه است که سینه
قرص طلا سیرکوزان ذره معقول بر یک بخورم آب بوسه بزنم که غنچه مایه با رنگ افرای سازد
چهارم شرفی سردم قرصی که کانه هم حرفه قرصی که کانه است که سینه سینه کانه است که سینه
کوفه سینه کانه است که سینه سینه کانه است که سینه سینه کانه است که سینه
خون و عطش نافع است طلا سیرکوزان ذره معقول بر یک بخورم آب بوسه بزنم که غنچه مایه با رنگ افرای سازد
مغز بندوانه اب السوس از رنگ قرصی که کانه هم حرفه قرصی که کانه است که سینه
افزای کند سینه کانه است که سینه سینه کانه است که سینه سینه کانه است که سینه
چاره و حصه در آنک وقت و در وقت اول و نسی و الاغیاب اخلاط و اسهال و در است
را طیف نافع است طلا سیرکوزان ذره معقول بر یک بخورم آب بوسه بزنم که غنچه مایه با رنگ افرای سازد
بر یک بخورم آب بوسه بزنم که غنچه مایه با رنگ افرای سازد
و دورم زعفران بخورم با سیره جود افرای سازند شرفی از کانه هم حرفه قرصی که کانه است که سینه
طلا سیرکوزان ذره معقول بر یک بخورم آب بوسه بزنم که غنچه مایه با رنگ افرای سازد
تغذیه کل سینه بر یک دورم هم کانه هم حرفه قرصی که کانه است که سینه
افزای سازند شرفی دورم بعد از یک وقت است بوی شغیر و از کانه هم حرفه قرصی که کانه است که سینه
فیرا ط ایمن در یک سینه ذی اضافه کنند و یکدگر کانه است که سینه سینه کانه است که سینه
الانز و سینه است نوری طلا سیرکوزان ذره معقول بر یک بخورم آب بوسه بزنم که غنچه مایه با رنگ افرای سازد
یکدگر طلا سیرکوزان ذره معقول بر یک بخورم آب بوسه بزنم که غنچه مایه با رنگ افرای سازد
ماب بوی کوفه کانه است که سینه سینه کانه است که سینه سینه کانه است که سینه

Large, faint, and mostly illegible handwritten text on the right side of the page, possibly bleed-through or a separate column of text.

لعوق صیان جهت بر طرف حرارت و خشونت کله و اطفال شیر نادر الاغ ماده خراشیده است
 صبح هر یک کثیرا رب الوس قند عین زرد که چهار درم فواید آن در درم کوفته تحصیل کنند و لعوق
 سنانند لعوق زرد فارغ و گرفته کین صبح بود و سینه و شش را از از احتلاط غلط پاک کنند صفت
 آن روغ و صفت پنج کوس کبود از یک است درم در سه اطلال است کجاست سینه تا بر علی اند صاف کنند
 و با یک حل خند میقد افشانه بایند و نمود اند لعوق سزاک سال فرین زرد افغان است و صفت از از احتلاط
 پاک کنند و بر پشت اعانت و بد صفت آن سزاک بر آن کرده است درم و در فایده درم کوفته کینه
 و با عمل بر شند و اگر کربک بخت کمان بر آن تنها کوفته تحصیل بر شند همین عمل در لعوق بر آن ارض
 صبیق انقباض حار از افغان است معرق کوه و شیرین معرق صبارین معرق خرگوزنه است کینه صبح هر یک
 ما درم شیرین معرق صبارین معرق کوه و شیرین معرق کوه و شیرین معرق کوه و شیرین معرق کوه
 در از اهل طالع خام هم اطل میا بر نند و بر روز و وقت صبح کسک است تا یک توله بخورند و از ترش بر منز
 نمایند و بر روز و نیم کاس هم شیرین با نبات بخورند و بر وقت صبح لعوق حله جویت و طبله جویت
 صفت با یک در صفت از از کیند و غش از لسان کردان صفت آن سزاک ده درم حله معرق ما درم
 معرق از یک درم کوفته حجه تحصیل بر شند و لعوق سنانند لعوق طایر سزل و فرجه زرد و فرجه
 حار از افغان صفت آن کینه کینه از یک درم درم طایر صبارین معرق کوه و شیرین معرق کوه و شیرین
 عوی ما یک از یک است درم قند عین صفت درم و فعال کوفته روغن نادام شیرین خرب کرده تحصیل
 بر شند و بر فعال نمایند لعوق با درم سر فرجه خشونت بخورند و از او کینه صبح هر یک آن
 کثیرا رب الوس از یک درم کوه درم معرق کوه و شیرین معرق از یک درم قند عین صفت
 درم حله بر شند و بر روغن ما درم خرب کوفته لعوق نمایند لعوق حال بنوس سال فرین زرد افغان
 بود و فصول الفرج را از از صفت وضع کنند و بر پشت یاری در صفت آن کثیرا بار و از صفت کینه هر روزه
 معرق ما درم از از زایه مساوی کوفته حجه تحصیل صاف و در روغن ما درم بر شند و لعوق کینه سر کینه
 صفت از افغان بود و صفت از از رب الوس سزاک معرق از یک درم کینه کینه درم با با قدر است
 کثیرا صبح هر یک صبح خرگوزنه کوه و شیرین معرق کوه و شیرین معرق کوه و شیرین معرق کوه
 معرق صفت از از یک است درم معرق از از روغن ما درم معرق از از روغن کوفته حجه با آن بیجا بر نند
 و لعوق سنانند لعوق حله صبارین معرق کوه و شیرین معرق کوه و شیرین معرق کوه و شیرین معرق کوه
 سینه اهل الوس هم کوفته از از یک کینه کینه درم کینه کینه درم معرق کوه و شیرین معرق کوه و شیرین

آر

ص

در صورتی که در این صورت در وقتی که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد
 بر یک نیم می نشیند و در این صورت از آن که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد
 بهین است که بهین می بیند که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد
 خرد نیست در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد
 قند می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد
 و بهین و بهین تر از آن که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد
 سوداوی سوزن خاریت موثر است در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد
 که در وقتی که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد
 استخراخ با خوردن یک میوه از آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد
 عود و دندیل در وقتی که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد
 در آن شکست می افتد از آن که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد
 در وقتی که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد
 فرغ از این شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد
 و عمل از این شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد
 بر یک شکست می افتد از آن که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد
 از آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد
 بلغم و صفرا که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد
 در وقتی که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد
 که صفحت بلغم بر آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد
 عمل از این شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد
 الاطباء و موطنی که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد
 نفع از این شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد
 در وقتی که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد
 بهین می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد
 مغز که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد
 او در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد از وقتی که در آن شکست می افتد

(Faint handwritten notes or bleed-through on the right margin)

چون سازند بر صبح و شام بعد از آن خوردند چون بخندل کسر کرده از گرم کند و باه بنورید تر نفوذ
 نویسی بر طبع غوره موزارام کند و بر طبع غوره ششماشی سفید رنگ کشند در سر نه خادین برنگ
 سینه منال در اندرون چشمه و عقده ان از صفا فرود بخان در این یک دردم کشند عقده در
 شکل ایک سحر کتک بخندم چون از صفا فرود بخان در این یک دردم کشند عقده در
 سفید کرده تر خا جواده وضع نماید در کله ناگونی کوی نه بنیل نور کستان بهیسا ختمی شش
 سفید باده جوب کلین در صورتی که در سکن رنگ هم نیا و عاقر قره کالار شک سوزان فرقل
 بر یکت و درام نبات در هم او کشند و در آن کوهت خسته بخون سازند شربت چهار ماه
 شوماری این غذا و تو خاک کینه شوم است جلوی مدینه نام بخند است باید در در بخون
 که تا شری خود از انزال شود اینون نوری جوز بو افرقل شک در خمران نعل زجبل فرود بخند
 بر اعل صاف هم خندیم شری از خندم با کدر هم بر شربت کبر اده جماع باشد وقت عقده کوه
 و اندر عشا مشغول نماز شود درین صورت باید که طعام خوردد عاقله فل از صفا کلسی خوردنه باشد
 کافی است و بعد فرغ از وقت طعام خوردن باید که البته باید خورد و الا قدری کبر کتک است
 و سحر الاطبا و رفته است علی بنو باید که بقیه اثر از آن قبله سرفوت انزال بودند نوری دو خود را ازین
 بهر روز خوردن فرود می از او کتک خند او و عقلت کد کور از انزال در انزال شد باید که در استعمال
 او و به مایه شرط است که غذا اینر فایب باشد و اگر در یون حلیط از انزال او در احوالت ماک سازد
 و الا صا حمال است که در سر برانی بر نخون مبی موزر باشد چسب بود که با وجود عدم تغیر مزاج ان
 شخص فرغ نافع از وقت نه در عقل هم در نیست این خصوصیات اعترا کتک و از در نخر از بی است
 که در وقت واحد سحر سفید در قوم می شوند طالب از باید که اگر احیاناً از در و اندک حکم در انجا خور
 کرده باشد و شفع شود بوی دیگر کلمت کرد و در بطن شود و خصوص در ان ماه که او درین
 کار با رعایت سزا بسیار بسیار موزر باید همچون بی خال که کتک فرغ حاصل است موزر فرغ
 است در صحن الاخر است سوزان ده درم سناکی خندم بر سارون از جمل بره کرمانی در اقل
 بر کتک دردم کوهت خسته بهیسا خند شری و در سوال با سیم گرم همچون سوزی آن از جاع فصل
 کوی شری و عرق است بلع و صغادی را نافع است سوزان سفید کشند درم بوزیدن مایه بر ج
 سطرخ بویست کتک بود کرمانی بر یک دردم بیلکه زرد خندم هم کرمی از زمانه نعل سفید
 سحر کتک بندگی بر یک صفا از انجا یک کشند درم و نیم کل سرخ جالور از ان جمل ستمویا بر یک

کرمی

ک

ک

ک

ک

ک

بریک سرد درم زرد سفید یا زرد درم غسل بکشد و بنجایه درم بر زمین نازدم دو رشتار قدر
سریک بیخ متقال این گرم دوازده نغسه مطاوعه با بشد و بنجایه درم سرد درم و مراد بر جلیقه
سهم یعنی نغسه همچون اذرا را می میخند المیزم حبه در دو غصا صل و عرق البت
و سسل بول و نالج و قطع عبادت اینون سعایت محبت است اذرا را می میخند می میخند
حمله پیش عدد کا و زمان زرد انباد اسطوخودوس کز آمار اصل نیز خلیقوره استفا قزل بریک
سرد متقال بیل دو و متقال صندل سفید قزل بریک یک متقال آفتاب سفید بیلکه سیاه بریک
عل سرور ان نیم از یک متقال نادر و متقال مورد قس نمایند باید که اذرا را می را در بر
حتما بنده پوست عدد اکسید و سومان برزهر برزهر بنده بگویند و باره بپزیر نمایند
دانه کرده یکبار بر زرد نخون عینج حکام عماد الدین محمود که در مرزهای غیر جارا بنویسند
و حرارت عوزی می نماید و در امر ماه سعایت سفید است و حبه زرد و غصا و رطوبت
و ضعف معده نافع و قلا خط بر شیر نیاز در مراد و حبه حبه و لادی نیم عرقی است متقال
حد و در عطای خوشنجان ساج بند می زرد انباد در دو رخ عقیق یا عاقرقرا است حطای
بریک دو متقال همین یک گرم سب در رختن نصف لادی و نودری است و نودری سفید قزل
سدل الطیب جوز لوبان که بود جاری عقیق عرقی ز غولان بر یک است متقال نونا درم نیم
مغز مغز خرزوزه نوز صدق لسان العصار فریک است متقال بدستور محول کوفته بجهت فصل
با قوام فندک است که در زیت در امر در صغوه است متقال و در امر در صغوه است متقال و در امر
نوز به است متقال تحمید شده همچون حبه حبه و دردی نیم عرقی است متقال
کتابه همین در رختن سبل الطیب است اول عود و بند می نصف کافور کباب در نول است
بندی از بریک است متقال ریحان فلقین از بریک است و متقال است که عطر است از بریک
یک متقال عمل سرور ان ادویه همچون سازند سینه دوشه متقال ناستا خود و نودری است
که در در و بیلو در دو غصا و قوت ماه نوزاد و متقال نافع و محب است همچون
است برای است که خود مزاج بسیار نافع است و محب عینه مغز است نوله سفاح سفی
بریک سنا که ما در بیان است در بریک صابون است باید زرد کل سرخ از بریک در نول
بیمه که کوفته حبه غسل دو حبه و فندک یک حبه استقوم نمودن بر شد سرتی یک بملول خام
صع عرق شایزه و کدر است و یک فلوس است که در امر این بنده و در و ما

سنا

ن

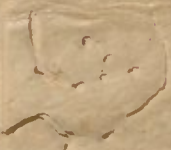
ک

را

ل

بلین طبع است و ملایمتی که در آن کوشش و در آن فرخ و در آن مایه است فایده خوب ذکره از ازی در
 در ساله مرز قی المناجعت نوشته که در طول از آن است که در وقت صلا اینه سلسله تا باشد با مادی نور
 در در اولین می کشد در کتابت این ملاحظه از طبیعت می نویسد که در طول از آن است که در وقت صلا
 حار بنا بر عقیده است و در طول از آن است که در وقت صلا ملاحظه از طبیعت فایده از آن است که در وقت
 سر راه موی و در طول از آن است که در وقت صلا ملاحظه از طبیعت فایده از آن است که در وقت
 مویوم مویوم از آن است که در وقت صلا ملاحظه از طبیعت فایده از آن است که در وقت
 ماصل و جلد که در طول از آن است که در وقت صلا ملاحظه از طبیعت فایده از آن است که در وقت
 در حد طول و بلین طبع و در وقت صلا ملاحظه از طبیعت فایده از آن است که در وقت
 در اولی است و در وقت صلا ملاحظه از طبیعت فایده از آن است که در وقت
 هر دو در وقت صلا ملاحظه از طبیعت فایده از آن است که در وقت
 یک جز آن است و در وقت صلا ملاحظه از طبیعت فایده از آن است که در وقت
 یکو عمل در وقت صلا ملاحظه از طبیعت فایده از آن است که در وقت
 اگر کسی است طبیعت که در وقت صلا ملاحظه از طبیعت فایده از آن است که در وقت
 در اولی است و در وقت صلا ملاحظه از طبیعت فایده از آن است که در وقت
 آن که در وقت صلا ملاحظه از طبیعت فایده از آن است که در وقت
 که در وقت صلا ملاحظه از طبیعت فایده از آن است که در وقت
 کند و در وقت صلا ملاحظه از طبیعت فایده از آن است که در وقت
 وزارت تابع مایه است طبیعت تنها که در وقت صلا ملاحظه از طبیعت فایده از آن است که در وقت
 وقت و در وقت صلا ملاحظه از طبیعت فایده از آن است که در وقت
 باز صلا ملاحظه از طبیعت فایده از آن است که در وقت
 بلین طبع است و در وقت صلا ملاحظه از طبیعت فایده از آن است که در وقت
 که در وقت صلا ملاحظه از طبیعت فایده از آن است که در وقت
 از آن است که در وقت صلا ملاحظه از طبیعت فایده از آن است که در وقت
 ملاحظه از طبیعت فایده از آن است که در وقت
 که در وقت صلا ملاحظه از طبیعت فایده از آن است که در وقت

۱



استحاله بعضی میکند پس لازم است که با جوهرات دهند و تا یک هفته از این جهت نگذرد
و التفتی وی و دیگر حرز که کثیر المایه جابر استیت مع ماده است و با بکلیت بی جنبه نفع
سده و در اول و بر تالی اول محترقه و انانیت بیضم و با تریزده بی جنبه بود و در اول
و در سده و حکم با شیر شربت و افعال الفایه ماده حله و در اول و در اول و در اول و در اول
مغذ و حوله خون از بیق و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول
و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول
که بیوک کار دین بر نیند و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول
ماده ایند یا جنبه بیتهای و لوی و صفیادی و بیج کرده جگر و در اول و در اول و در اول
سپه داده عقیده نافع تریق از تیا و است بکین در یک کاس است سبز و تازه که زیاد و سبز تر است
تشدت دارد و در بار یک شود به غسل کرده و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول
با مرقه موده از جمل و بیج نفعی تا هم در اول و در اول و در اول و در اول و در اول
سده جگر مطلوب تا در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول
و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول
با نولوس و بار سید و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول
اشترده او را است بکین در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول
صاحب کرده بخار بر نیند و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول
کف بر اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول
صفت بیالده و بکار بر نیند و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول
بیالده و بکار بر نیند و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول
نویک با سید غیر مطبوخ او کی تریق است و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول
است و با سید بی جنبه است که در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول
در کجا نامداری از زبان و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول
مادر است بی جنبه است و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول
سودادی و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول
و سده و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول

و سجا سکه میوشانند و بر سرانش نرم کنند تا آب از کونشت جدا شود هنوز ناخنچه مارید از آب
ازدی بردارند و کونشت را بنفش اندازند تا برتر یکد و از دیگر درو و تری و کونشت را دیگر باره بکش
دیند تا خینه شود و خوشتر کرد و در اندک کفک کفک بر شک زدی افکنند ما در کونشت ناخن
که از اجراض مزه نفعات لاحق شده باشد صید و صحت تقویت اعضای رکنه و معده و آنجا
و کرده و شانه دست مزه و سرکه کهنه و صبیق الفسفر ارباع فصصت آن کونشت بزکامی بی جری
ولی استخوان رو ازده انار تهو بخاه ملا دیاک کرده و کونشت کفک فغانکه کنار برود و در انش سینه
و از کونشت انخته سرمان کشد بعد از آن او در انخته عرف کشند و در او این است مضاف هم اعل
خم خسته می کشند اصل السوس مقترنیم کوفته کا کر انخی خم جازن نیم کوفته بر شکست درم خم کا سوس خرفه
ماوی و سوس کا و زبان کل کا و زبان کل بیوی کل بنفشه کل سلو فو کل مالونه کل خطیم کل سوس پهنین
صندل سس کونشت کس طوخ و سوس خم خطیم خم جازن خم کمان خم خرفه زده خم کد و سترین
خم بنید تا کتر اصح عری بر صاف رسته خم زحان خم تالنگو طما کتر غنیه طما کتر غنیه در و ما حشت
موزین کونشت عری بنفشه قلم مصری موزنا و دم سترین کس کس موزنا و موززه خم بلبلون موز سسته تا اصل
موز گردگان هر یک درم کلنا کونکنار در انچه هر یک پانزده درم کل سرج در و خم عرق سینه
از سب زرا اناد در اصح سلیمه بلبل سياه در و لعل الساردن ابره سياه خولمان سسل الطیب
سعد کونشتی از لعل محافره حافره لعل جوز لوانا دین ساسبه اربعم موزین سوس کونشت کونشت ساج بند
عود بندگی جای حطای بادبان قطای هر یک درم از خم زرد سبت عدد صلیک رومی دو
تو که غیر از سب سب سب درم از عوان یک تو که کا فور سیکورم اریه کونشت است سس کون
کسند و در یک انرا فقه بدستور معمول عرف کشند و همراه کلاب و عرق کلبوزه بنوشند سترین از
لونه ماده تو که مرهم بنورج الوصح لعل مرود استک ما زدی ستر کلبه بلبله سياه سوسین مکی از برکت
یک تلویک سباب سنج فلوس سنجار سراج از عرق بلع بقدر ضرورت در طرف راست کوندر تیر سبت
دوازده ماس پهل غابند و کبار برند از مرخ بلبله ما باشد در و عرق تلخ و اگر مرخ صغیر دی ما باشد
در و عرق کوندر طیار ساد از مرهم صحت حراقت فصلب فصلب حنا و سبک مرود استک از بنفش
از بر یک سمانه طوطیا و برمان سس سراج لعل سياه تخمف ملاد کا فور سراج سیه را کوفته
سسته در و عرق از که کس و دنگ مرته در است سسته ما باشد در ان صل کوفته با براند و در عرق سوس
استقال ما بند عرق است مرهم از که در یک سس کس طما کس سس سس در ان انخته ما سس سس سس

نافع ترین تدابیر است و کونک اطراف مالمون و کرم و کین و غیره را بر روغن های گرم جالبه
 و عطرهای حسب مزاج بوییدن و آب سرد و کلایب را روی دستها و سینه اصل ایبا را حکا که سبب است
 استعمال غوطه با بر اندون خون بسیار و مانند آن که سردی آورده باشد آب سرد و کلایب بر سینه
 است بدین جهت مذک بوی کباب و بوی مرغ بر بیان و بوی سبب و بوی نان گرم علاج نمایند تا آب
 الیاء با قوی که شایسته حوش است بسیار شدت تعرق او ضایع گویند و صفت ما هو بسیار و از این
 سوداوی وی نفع تمام در او و جز از حوت و پیرم و در این ناسفته مرغان کبریا و بختک
 بر یک دردی خفیه است ظاهر از ابتداء بخنوره فرقی است از سادح پندنی عود معاری در رسم موم مخفی بولبت
 ترخ بر یک در دو دم کاد زبان در وی عقری به لعل یا حوت معین عین و زرق آرز در وی نفع
 غیر استنب ز عوان کافور بر یک کدرام مشک سوزم چند چند عمل خالص بر یک سماه دم
 معجون سازند همانکه رسم است شربت زر استن داشته تا یک تولد فقط بعضی ه لغایه و
 بقیه در معیولان در گاه او نمخند اسرار نوزدم است محوم الاحرام روز چهارشنبه و روز
 از کبریا و تمام بافت عطر خام اصغر العباد اصغر العباد عطر علی الفارسی یعنی الله و زوجه

(Faint bleed-through text from the reverse side of the page)